

## (( بیست و سومین سالروز مرگ پدر )) ( بیاد او که چورفت؛ ایران رفت )

در آستانه بیست و سومین سالگشت مرگ جانکاه شاهنشاه آریا مهر در سال‌هایی که فرصتهای بسیاری برای کشورهای منطقه به عبث از دست رفته است و جهان شرمسار از جنایتهایش در راهی گام میگذارد که سالها پیش آن ابرمرد تاریخ، پیمودنش را بسوی صلح منطقه آغاز کرده بود؛ امروز سران کشورهای منطقه غیبتش ربابخون و گوشت و پوست و استخوان حس میکنند، دوستانش غم جاودانه از دست دادنش را با سربلندیهایی که تاریخ برایش رقم زده است، آسانتر تحمل میکنند و حتی بسیاری از دشمنانش دریافته اند که او ابر انسانی بود فراسوی تاریکی‌های سیاست و زمان که در همه لحظات عمر افتخارآمیزش جزیه انسان و ایران جاودانه اش نیندیشید. بخاطر آنها زندگی کرد؛ تلاش کرد؛ مبارزه کرد و بخاطر آنها - مرد تابه بی همتائی تاریخ به پیوندد. رهبرانی که به بهای خیانت به ملتشان در کهکشان توطئه علیه او دست داشتند، بی درنگ طعم شکست را چشیدند؛ یعنی کسانی چون جیمی کارتر ژیسکاردستن؛ اشمیت و شیوخ عقل باخته؛ یاسر عرفات؛ اسد سوری و بلاخره مجنون بغدادی صدام حسین و بسیاری از این دست؛ و تنها امروز پس از مصیبت‌هایی که در غیبت او بر سر جهان رفت؛ دریافته اند که چگونه صلح و امنیت و ثروتشان و رفاه ترقی ملت‌هایشان مرهون ایران شاهنشاهی بوده است. باتأسف فراوان تنها کسانی که هنوز حاضر نیستند - روشنائی خورشید را باور کنند طرفداران بی هویت مصدق السلطنه هستند که بعنوان ملی‌گرا سند ملیتشان در اسناد لاله جاسوسی امریکا در تهران پیدا شده است .

در آستانه بیست و سومین سال درگذشت جانکاه اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر این نکته اتفاق افتاده که (او) اینک بیش از هر چیز متعلق به تاریخ آریائی ماست. تاریخی که قضاوت‌هایش را دنبال خواهد کرد و نقش او را بطور موثر در یکصد سال آینده ایران بعنوان معمار ای از شرف عاشقی برای ایران؛ به درازای عمر زمین و زمان خواهد ماند. و این پادشاه تاریخ به مردان بزرگ است؛ مردان ماندنی، مردانی که پس از مرگشان تازه تولد مییابند که تاریخ را تهی از حماسه غیرت نگذارند.

محمد رضاشاه پهلوی عاشق ترین؛ عاشق ایران بود و آگاه ترین شاهنشاهی که ایران بیاد دارد، چنین پادشاهی عمری به درازای تاریخ خواهد داشت .

خانم جهان سادات همسر انور سادات رئیس جمهور مصر در کتاب خاطرات خود مینویسد: وقتی در فرودگاه به انور پیوستم تا از شاه استقبال کنم از دیدن او بسیار منقلب شدم، شاه به زحمت میتوانست از هواپیما پیاده شود، بقدری لاغر شده بود که لباسش دوبرابر تنش گشاد به نظر میرسید، انور دستور داد کاخ قبه یعنی زیباترین کاخها را برای اقامت شاه و خانوادهاش آماده کنند. چهار روز بعد گروه پزشکی امریکایی هفت نفر پرستار و پزشک برای عمل جراحی طحال وارد مصر شدند و جراحان و متخصصین مصر نیز با آنها همکاری کردند که عمل موفقیت‌آمیز بود. از بهبود حال شاه خوشحال شدم ولی از حوادثی که بر اثر ورود شاه در مصر روی داد، و عده ای را خشمگین ساخته بود، ناراحت شدم. فریاد مرگ بر سادات و مرگ بر شاه فضای دانشگاهها را پر کرده بود ولی انور در تلویزیون علت اینکه چرا رهبر رژیم ایران را پناه داده را توجیه کرد و با توضیحاتی که او داد ملت مصر هم اقدام شوهرم را تائید کرد و حتی روستاییان مصری داوطلب شده بودند بیایند بر بالین شاه ایران کشیک بدهند. مجلس با ۳۸۴ رای موافق در برابر ۸ رای مخالف تصمیم شوهرم را تائید کرد ولی متخصصین مذهبی از پای ننشستند برای رضای پهلوی گارد مسلحی در نظر گرفتیم همزمان با آماده شدن شاه برای عمل جراحی تظاهرات ضد دولتی در مصر شدت یافت که پلیس ناچار با استفاده از گاز اشک آور شد. افراتیون مذهبی بخاطر این میهمان نوازی؛ شوهر مرا کافر تلقی میکردند، آنها - نمیدانستند که انور قرآن را از بر دارد و هر ماه رمضان سه بار آنرا مرور میکند. همیشه روی میز و کنار بالشش یک جلد قرآن بود. سوره ای از قرآن را روی ساعت مچی خود حک کرده بود. نمازش هرگز ترک نمیشد. هنگامیکه در کنفرانس زنان در دانمارک بودم انور بمن زنگ زد که حال شاه خوب نیست وقتی بدیدارش رفتم بزحمت نفس میکشید لاغرتر از همیشه و رنگش فوق العاده پریده بود، با وجود این وقار خود را حفظ کرده بود و از خود هیچ نشان ضعیفی نشان نمیداد. با اینکه پزشکان میگفتند از سرطان خیلی درد میکشد ولی او هرگز ناله نمیکرد. در حالیکه در کنارش ایستاده بودم با خود فکر میکردم که خداوند باید این مرد را دوست داشته باشد که اینقدر توان تحمل دشواریها را با این متانت و وقار به وی اعطا کرده است .

روز ۴ امرداد ماه سال ۱۳۵۹ شاه درگذشت. در مصر هرگز تشییع جنازه ای بدین باشکوهی دیده نشده بود. انور همه چیز را سازمان داده بود و خود بر آن نظارت داشت. هزاران نفر از دانشجویان دانشکده افسری همراه با موزیک عزا صف مشایعین را همراهی میکردند عده زیادی از سربازان دسته های گل سرخ و زنبق در دست داشتند. پشت آنان افسران سوار بر اسب در حرکت بودند و سپس گروهی مدالها و نشانهای نظامی شاه را در پیشاپیش تابوت حرکت میداند. تابوت شاه در پرچم سه رنگ ایران پیچیده شده بود و بر روی یک عراده نظامی قرار داشت و مادر پشت تابوت در حرکت بودیم. بین کاخ عابدین تا مسجد رفاهی ۵ کیلومتر راه را طی کردیم. پشت سرما عده زیادی از شخصیتها و مقامات مختلف دنیا در حرکت بودند که میخواستند از شاه ایران تجلیل کنند و نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکا بسیار غمگین بود. در طول راه جنازه بطور بیسابقه ای گلابران میشد؛ این تشییع جنازه مجلل و باشکوهی بود که نظیر آنرا هیچیک از ما در مصر ندیده بودیم.

آقای نیکسون در آخرین کتاب دوران زندگی بنام رهبران مینویسد؛ قضاوتی که در گرما گرم حوادث در باره یک رهبر انجام میگردد؛ غالباً در دادگاه تاریخ بکلی تغییر میکند؛ بسیاری کسانی که با همه سروصدای خود از این دادگاه بازنده بیرون میآیند، و در عوض کسانی نیز هستند که در آن بمراتب برنده تر میشوند. محمدرضا شاه پهلوی از رهبرانی بود که در میان داوریهای ضدونقیض و غالباً خصمانه دیده از جهان فروبست؛ اما بی تردید تاریخ او را در جمع آن رهبری قرار خواهد داد که با گذشت سالها پیوسته بزرگتر و بزرگتر میشوند.

و سرانجام آنکه امرداد ماه، ماه من و اوست. ماه مرداد و مرید است. ماه عشق و عاشقی است ماه، شاه و ملت است. ماه مرگ پدر آریامهر است و شط خونی که هنوز میجوشد؛ شط خونی که جنازه مطهرا و و یاران و سربازان ایران در آن غوطه ورنند.

ماه یاد آوری ناسپاسیها، نادریشیها، نامردمیها، و جنایت پیشگی کسانی هم خواهد بود که خودی و یابیکانه؛ بر ضد عزت و سربلندی ایران و ایرانی قیام کردند.

از عشق همیشه میتوان گفت و از او همیشه خواهند گفت؛ تا کالبد پاک او به خاک میهن به پیوند د.

روانش شاد و یادش گرامی باد؛